

ارزش و ارزش‌شناسی^۱

نوشته: سید محمد رضا جمشیدی

طرح ارزشها

اگر قصد بررسی يك شخصیت تاریخی همچو اسکندر را داشته باشیم و برای آگاهی به احوال و آثارش به تاریخ رجوع کنیم، عموماً سه نوع گزارش از نظر محتوی و معنی مشاهده خواهیم کرد: مابعد علوم انسانی

الف: اسکندر مقدونی در شهر پلا، در ماه ژوئیه سال ۳۰۶ ق. م. به دنیا آمد. پدرش فیلیپ دوم پادشاه مقدونیه و مادرش المپاس بود. او در سال ۳۳۶ ق. م. به جای پدر بر تخت شاهی جلوس کرد و با آرام ساختن اهالی مقدونیه و شهرهای همجوار حمله به ایران را آغاز کرد و . . .

ب) اسکندر شخصی غارتگر، ویرانگر، ظالم و قاتل بود که اهریمن بدکردار برای ویرانی ایران شهر و کشتار بزرگان آن سرزمین فرستاد. او دلاوران، هیربدان، موبدان، دین‌برداران و دانایان ایران شهر بکشت و مهان و کدخدایان آن دیار را یکی با

دیگری کین و ناآشتی به میان افکند^۱ و . . .

(ج) لشکریان و سپاهیان اسکندر او را بسیار می ستودند و علاقه خاصی به وی داشتند. اهالی مقدونیه نیز اسکندر را شجاع، قدرتمند و عادل می پنداشتند و شهرت نام و گسترش سرزمینشان را مدیون او بودند^۲ و . . .

هنگامی که این سه گزارش را از جهت معنی و مفهوم و صرف نظر از اعتبار با یکدیگر بررسی می کنیم متوجه يك سلسله اختلافات و تفاوت‌های ویژه‌ای می شویم که می توان برای هر يك، نوعی قائل شد و ابتدا به دو گروه خاص تقسیم کرد: اولین گروه، اختلافات ناشی از سنجش وصف و شرح اسکندر در يك بعد زمانی و مکانی معین است با تحلیل و نقد اسکندر به يك سلسله صفات و خصوصیات مثل، ستمگری، ظالمی، شجاعت و قدرتمندی.

و دومین گروه هم ناشی از سنجش صفات و خصوصیات است که در گزارشهای (ب) و (ج) ذکر شده. بخشی از این صفات پسندیده و مثبت اند و برخی نامطلوب و منفی.

در گزارش (الف) مورخ تنها به بیان يك سلسله حوادث - که میزان واقعی بودن آنها منوط به درجه اعتبار اسناد و مدارکی است که مورخ به کار گرفته - از احوال اسکندر پرداخته، ولی در گزارش (ب) و (ج) به اظهار نظر و عقیده درباره اسکندر مبادرت کرده است. به بیان دیگر او را منسوب به صفاتی نموده است. ماهیت اختلاف بین گزارش (الف) با گزارشهای (ب) و (ج) چیست؟ چرا بین عمل شرح و عمل تحلیل یا نسبت دهی اختلافی وجود دارد؟ و چرا ما در تحلیلهای خود دو نوع مفاهیم و صفات داریم که گروهی به عنوان مثبت و گروهی به عنوان منفی جلوه می کند؟ آیا اسکندر خوب است چون لشکریان و اهالی مقدونیه می گفته اند؟ یا نه او واقعاً بد است چون ایرانیان مورد هجوم اسکندر او را بد می دانسته اند؟

به هر نسبت که برای پاسخ به این سؤالات فکر و تفحص کنیم به همان نسبت وارد حوزه ارزش شناسی شده ایم و هر اندازه به جواب و پاسخ دست یابیم به همان اندازه از این رشته مدد جست‌ایم. ارزش شناسی مدعی طرح و بررسی چیزهایی است که زندگی آدمی از آنها معنی می گیرد و انسانیت انسان وابسته به آنهاست،

یعنی ارزشها. این رشته ماهیت، ضوابط و آثار ارزشها را بررسی می‌کند و خواهان تعریف و اصل مشترکی در بین آنهاست. اهمیت این شاخه جدید فلسفه در جهان امروز به حدی است که اف. سی. اس. شلرد در دایرةالمعارف دوازده جلدی مذهب و اخلاق، کشف آن را بزرگترین پیروزی فلسفه در قرن نوزدهم می‌داند.^۳ موضوعی که در این رشته به نقد و بررسی گذارده می‌شود، اگرچه از دیرباز مورد توجه فیلسوفان و مکاتب مختلف فلسفی بوده و تحت عناوین دیگری چون خیر، غایت، وظیفه، فضیلت و غیره همواره به آن پرداخته‌اند، ولی تا قرن نوزدهم تلاش آنها منسجم و متمرکز بوده و نه آنچه پرداخته‌اند رضایت بخش و کافی^۴. همه آن مفاهیم مذکور از نظر موضوع و حوزه فعالیت نهایتاً به ارزشها منتهی می‌شوند و بررسی آنها تحت یک رشته فلسفی محصول دو قرن اخیر است. آنچه از قبل مطمح نظر و در رشته‌هایی چون اخلاق، معرفت‌شناسی، علوم سیاسی، اقتصاد، زیبایی‌شناسی و فلسفه دین پراکنده بوده، ارزش‌شناسی آنها را جمع‌آوری کرده و به عنوان یک موضوع مستقل و قابل طرح و بررسی از موضوعات مختلف دانش بشری ارائه کرده است.^۵

چیستی ارزشها

در تعریف ارزش می‌توان گفت عبارت است از بار معنایی خاص که انسان به برخی اعمال، پاره‌ای حالتها و بعضی پدیده‌ها نسبت می‌دهد و برای آن در زندگی خود جایگاه و اهمیت ویژه‌ای قائل است. ادراک ارزشها از ادراک واقعیتها متمایز است، یعنی ذهن انسان وقتی ارزش را درک می‌کند گویی به چیزی علاوه بر ادراک واقعیتها آگاهی یافته، که بر اساس احساسها، شناختها، نیازها، علاقه‌ها، اعتقادات و حتی فرهنگهای اجتماعی شکل گرفته و سپس به آن واقعیت نسبت داده شده است.^۶ ارزشها دارای یک سلسله ضوابط و آثار خاصی اند که به میزان طرح آنها در بخشهای مختلف معرفت بشر و آنچه آدمی با آنها سروکار دارد، ممکن است مختلف باشند.

مثلاً افلاطون ارزشها را به سه نوع تقسیم می‌کرد: ارزشهای ابزاری، غایی و

میانجی. ابزارها ارزشهایی اند که خودشان هدف آدمی نیستند، بلکه وسیله‌ای برای حصول بر اهداف اند. غایی‌ها ارزشهایی اند که خودشان هدف آدمی است و برای نیل به خود آنها تلاش صورت می‌گیرد. و ارزشهای میانجی هم ارزشهایی اند که گاهی هدف و گاهی ابزار واقع می‌شوند.^۷

پری و تایلور هم ارزشها را به حوزه‌های اخلاقی، هنری، مذهبی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی و سنتی تقسیم می‌کنند.^۸ و یا شلر که به سلسله مراتب در انواع ارزشها قائل است. دیویی نیز با تمایز بین ارزشهای ابزاری و غایتی مخالف است و بر مفهوم ارزش یا خیر کلی تاکید می‌کند.^۹

به هر حال طبق تعریف اگر بپذیریم که ارزش يك بار معنایی خاص است و ذهن آدمی در صورت قابل بودن یا شناختن يك چیز به آن نسبت می‌دهد، اولین سؤالی که طرح می‌شود این است که آیا این بار معنایی خاص صرف نظر از ذهن در خارج هم وجود دارد یا خیر؟ به عبارت دیگر، ارزشها تنها مخلوق ذهن اند یا در خارج از ذهن هم محقق‌اند؟ و خلاصه اختراع ذهن است یا اکتشاف آن؟ اگر اختراع ذهن است بر چه اساس و در چه شرایطی؟ آیا ذهن توانایی اختراع چیزی بدون هیچ نمونه و زمینه‌ای را دارد؟ و یا آیامی‌شود که روان آدمی به چیزی که وجود ندارد تمایل و کشش داشته باشد؟ و اگر اکتشاف ذهن است کیفیت این اکتشاف چیست؟ این سؤالات از جمله مسائلی است که بدون يك بررسی دقیق در حوزه ارزش‌شناسی و بویژه طی مسیری از جاده معرفت‌شناسی غیر قابل پاسخ‌اند و بیانگر رابطه متقابل ارزش‌شناسی نیز هستند و شاید هم به همین دلیل رشته ارزش‌شناسی به عنوان شاخه‌ای از فلسفه محسوب است.^{۱۰}

تاریخچه ارزش‌شناسی

آدام اسمیت با تقسیم ارزشها به دو نوع^{۱۱} و ضرورت برخی از مباحث اقتصادی که نهایتاً به میزان مطلوبیت و ارزشمندی يك کالا در نظر مصرف‌کننده ختم می‌شد، زمینه مساعدی برای توجه به ارزشها به عنوان دسته‌ای از مفاهیم که در زندگی آدمی کاربرد و معنی خاص دارند، به وجود آورد^{۱۲}. این مهم بعدها با

تلاش‌های بیشتر فیلسوفان آلمانی چون رودلف هرمان لوتزه، آلبرت ریچل و نیچه وسعت و اهمیت بیشتری یافت. پس از آن در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم ارزش‌شناسی به‌عنوان یک شاخه از دانش توسط ماینونگ، ارنفلز، شلر، هارتمن، هوسرل و برنتانو، در سراسر اروپا و آمریکای لاتین مطرح شد. ایالات متحده آمریکا نیز تقریباً قبل و بعد از جنگ جهانی اول از این رشته استقبال کرد و در این استقبال افرادی چون اوربن، پری، دیویی و پارکر بسیار مؤثر بودند.

گسترش این حوزه وسیع ارزش‌شناسی و اهمیت و نوع موضوع آن که از سوی فیلسوفان عصر شناخته شد، سبب ورود این رشته به روانشناسی، علوم اجتماعی، علوم انسانی و حتی مباحث معمولی گشت و در حال حاضر در اروپا و آمریکا از دیدگاهها و مکاتب مختلف فلسفی و روانشناسی مورد بررسی و نظریه‌پردازی است.^{۱۳}

ارزش‌شناسی و سایر علوم

در بحث از ذهنی یا عینی بودن ارزشها اشاره‌ای کوتاه به ارتباط ارزش‌شناسی با معرفت‌شناسی داشتیم و دیگر از نکات این ارتباط می‌توان به مسأله چگونگی ارزش‌گذاری توجه کرد. ما در صدور احکام ارزشی چه می‌کنیم؟ آیا ذهن آدمی در صدور یک حکم ارزشی دستخوش نوعی بازتاب غیرارادی در برابر یک محرک خاص شده^{۱۴}؟ یا اینکه این بازتاب ارادی است؟ و یا اصلاً بازتابی در کار نیست که ارادی یا غیر ارادی باشد و موضوع چیز دیگری است؟ پاسخ به این پرسشها اگرچه معسور است ولی با یاری از معرفت‌شناسی میسور است.

اخلاق هم در حوزه و مقام خود با حوزه ارزش‌شناسی ارتباط دارد و شاید هم بیشترین ارتباط را آنجا که یک فیلسوف اخلاقی قضایای "دزدی بد است" یا "عدالت خوب است"، را طرح می‌کند اگر یک فیلسوف ارزش‌شناس در کنار آن قضایا بگوید چرا دزدی بد است؟ آیا دزدی در همه مکانها و زمانها بد است؟ و چرا عدالت خیر است و خیر بودن عدالت در چیست؟ اساس حوزه کار خود همبستگی موضوع علم خودش را با فلسفه اخلاق مشخص کرده است.

حقوق و علوم سیاسی نیز در يك بخشی از مفاهیم ماوراء حقوقی محتاج به ارزش‌شناسی و اصولی که این رشته برای آنها ثابت می‌کند، می‌باشند. چه اختلافی در شناختی که قانون به انسان می‌دهد با شناختی که وجدان آدمی ایجاد می‌کند هست؟ آیا حق حاکمیت یا حکومت منشاء الهی دارد؟ یا از خواست جمعی سرچشمه می‌گیرد؟ و یا فقط ابزاری مناسب است؟ به این سؤاها بدون تفحصی عمیق در آنچه که ارزش‌شناسی عهده‌دار آن است پاسخ نتوان داد^{۱۵}.

اقتصاد جدید، امروزه به فقدان يك سلسله مباحث و بررسیهای جامع از مقوله‌های اساسی اقتصادی معترف است و به اشکالات ناشی از این فقدان در تجزیه و تحلیل‌های خودش هم آگاه است. مثلاً در بررسی مفهومی به نام "سودمندی" یا باید از فهم متعارف یاری بگیرد و یا باید از عقاید کهنه و منسوخ لذت‌گرایی باستانی استفاده کند (که هر دو خالی از اشکال نیست) و یا راه سومی را برگزیند و به سراغ ارزش‌شناسی رفته و از آن بهره جوید. پیشرفتهای اخیر در زمینه اقتصاد بروابستگی این علم به ارزش‌شناسی صحنه گذارده و سعی می‌کند تا ارتباط خود را با آن هرچه بیشتر حفظ کند. در تنظیم و برنامه‌ریزی اقتصادی برای رفع نواقص معیشتی انسانها استفاده از برخی مفاهیم ارزشی مثل دستمزد "منصفانه" و توزیع "عادلانه" بی‌چون و چرا است^{۱۶}.

زیبایی‌شناسی بیشتر از علوم، با ارزش‌شناسی ارتباط دارد و در يك سلسله مباحث جدید زیبایی‌شناختی این ارتباط به اوج خود می‌رسد. امروزه صرف حساسیت‌پذیری و اهل فن بودن يك شخص را برای قضاوت‌های زیبایی‌شناسانه او کافی نمی‌دانند، و عوامل را بسی وسیعتر می‌گیرند. مثلاً در طرح مسأله "هنر برای هنر" موضوع به زیبایی و سلیقه محدود نشده، بلکه حکمی ارزشی براساس سطح برخورد زیبایی و هنر از يك سوی و صحت اخلاقی از دگر سوی ابراز شده است. از این نوع کشمکشها بین زیبایی و اخلاق در مباحث زیبایی‌شناسی همواره مطرح است و گاهی آنقدر بالا می‌گیرد که به‌ناچار یا باید استقلال این دو حوزه را به رسمیت شناخت و یا اشتراك آنها را. و همین‌جا است که برای داوری و صدور حکمی قطعی بین آنها به اصل یا قاعده مشترك و مشخصی از ارزشها نیازمندیم تا مسأله را فیصله

دهیم .

یا وقتی از سوی آگزیستانسیالیست‌ها هنر به عنوان يك مقوله‌ عالی انسانی و لذت حاصله از زیبایی‌ شناسی اصیلترین شکل زندگی آدمی محسوب می‌ شود، باز از زیبایی و سلیقه سخن نگفته‌ ایم بلکه به سلسله مراتبی از پیشرفتهای هنری و ذهنی انسانها قائل گشته‌ ایم . که خوب این هم بدون تفحص و تفکری عمیق در انواع رفتار آدمی و کشف ضابطه‌ معینی از اشراف و اسفل بودن ، به داوری شایسته‌ ای نمی‌ توان پرداخت^{۱۷} .

شاید از میان علوم مختلف ، فلسفه‌ دین به واسطه‌ خلق يك سلسله ارزشهای عالی و مقدس که منتهی به ذات باری است ، بیشترین وابستگی را به ارزش‌ شناسی داشته باشد . دین خود خالق ارزشهایی است که دارای مفاهیم و معانی مشخص و معینی هستند . که هم دربرگیرنده ارزش فردی (عقیده) و هم شامل ارزش اجتماعی (پرستش) است . اینکه چرا باید انسان به این ارزشها پای بند باشد و پای بندی به آنها چه نتیجه‌ ای دارد یا خواهد داشت کار فلسفه‌ دین است . ولی اینکه ارزشهای دینی و نتایج حاصله از آنها چه نوع ارزشی هستند و در زندگی آدمی چه نقشی و چه ارتباطی با سایر ارزشها دارند ، کار ارزش‌ شناس و نگریستن به این موضوع از دیدگاه ارزش‌ شناسی است .

ارزش‌ شناسی و تمایلات فردی

در تفحصات ارزش‌ شناسانه و کشف اصل یا اصول معینی از آنها برای داوری ، اساساً بایستی از تمایلات فردی برکنار بود ، چه در این صورت اصول مانه جامع است و نه مانع .

برای مثال آنجا که نیچه می‌ گوید ”پرچم طغیان برافرازیم“ و ”به جنگ با اخلاق و حذف ارزشهای کهنه رویم“ و ”مذهب ضد اخلاق را جشن بگیریم و قلبی از سنگ بسازیم“^{۱۸} ، او تنها به بیان احساسات و عواطف خود پرداخته و یا احساسات و عواطفی را برانگیخته است . و یا در واقع از خیر و شر ، سوء تعبیر مطلق کرده و دیگران را به این سوء تعبیر دعوت نموده است . شاید در همین کار هم

خیلی موفق بوده ولی مطمئناً هیچ‌گونه کار ارزش‌شناسانه نکرده است. چنین بیاناتی از نظر ارزش‌شناسی تنها فرضیه‌ها و نظریه‌هایی است که باید تازه بر روی آنها بحث و گفت‌وگویی ارزش‌شناختی کرد و نه چیز دیگر.

ارزش‌شناسی همچو سایر علوم جدی و کوشاست. درست است که با احساسات سروکار دارد، یا در مسائل احساسی داخل می‌شود، اما این به معنی جوازی برای بهره‌برداری از احساسات فردی در بررسی‌های ارزش‌شناسانه نیست. بلکه برعکس ارزش‌شناسی نوعی وظیفه‌مبته بر صیانت نفس ایجاد می‌کند تا محقق بتواند به نتیجه صحیح و معتبر دست یابد. ارزش‌شناسی نه به چیزی گرایش خاص دارد و نه به چیزی نفرت می‌ورزد. بلکه مطابق زمینه مساعد و فضای مناسب هر يك "نظری" یا "علمی" است^{۱۹}.

شناخت ارزشها، نه مقایسه آنها

مسئله دیگری که ارزش‌شناس باید در تحقیقات خود به آن توجه کند، تمایز بین معنی عام ارزش و معنی مقایسه‌ای آن است. مثلاً وقتی "خیو برتر" یا "ارزش اعلی" را طرح می‌کنیم و امکان حصول و دوام آنها را بررسی می‌کنیم، اساساً نه از معنی خیر چیزی گفته‌ایم و نه مفهوم ارزش را تعریف کرده‌ایم. هر ارزش‌شناس به دو قاعده باید عنایت کند. یکی تمایز ارزش از غیر ارزش و دیگری تفکیک ارزشهای عالی از ارزشهای دانی. اگر شخصی بگوید A خوب است، B بهتر و C بهترین، او تنها يك مفهوم واحدی از ارزش یا خوبی را ارائه کرده و آن دو مفهوم دیگر به شکل مقایسه‌ای به کار رفته است. B و C هم خوب اند در همان مفهومی که A خوب است، منتهی B و C واجد چیزی اند که A فاقد آن است. پس تعریف ارزش در مفهوم مثبت یا عمومی اولین وظیفه ارزش‌شناسی است^{۲۰}.

البته ممکن است ارزش‌شناس به مقایسه ارزشها هم دست بزند. اما نه به این دلیل که صرفاً خوبی یا بدی يك چیز را نسبت به چیز دیگر بیان کند، بلکه ارزشها را مقایسه می‌کند تا زمینه مساعدی برای شناخت انواع آنها و چرایی این رفعت و رجحان فراهم کند.

وجود ارزشها

از جمله مسائلی که پیرامون ارزشها می‌توان طرح کرد، موضوع وجودی بودن ارزشها یا عدمی بودن آنها است. آیا ارزشها وجود دارند؟ یعنی آیا همانطور که يك زیست‌شناس یا گیاه‌شناس به بررسی يك موجود عینی می‌پردازد تا به نتایج مشخصی برسد، يك ارزش‌شناس هم در بررسیهای خودش با يك چنین چیز عینی و ملموس سروکار دارد؟ یا خیر وجود به این معنی برای ارزشها، یا دست‌کم برخی از آنها، معنی ندارد؟ شاید جواب این پرسش این باشد که علی‌الاصول خیلی از ارزشها همچو سایر موجودات، عینی و ملموس نیستند. بلکه آرمانی و ایده‌آل‌اند. صلح جهانی يك ارزش است و همه انسانها در همه اعصار در تمنی و طلب آن بوده‌اند. ولی هیچ وقت وجود نداشته و همواره در "عدم" به سر برده است. خوب آیا این فقدان و نبود صلح جهانی سبب بی‌ارزشی آن است؟ یا اینکه صلح جهانی علی‌رغم نبودنش همواره از سوی انسانها ارزشمند و مورد عنایت بوده است و اگر زمانی شرایط مساعد و امکانات موافق اجازه دهد، يك چنین آرمانی لباس وجود خواهد پوشید؟^{۲۱}

از سوی دیگر آیا احتمال دارد که انسانها به چیز مهر بورزند و نیازمند باشند که وجود ندارد؟ به قول رالف بارتون پری اگر چنین چیزی نیست (که محال است) باید اسباب وجودی برایش فراهم کرد، و اگر هست پس باید در ارزش‌شناسی به تعریف و بررسی آنها پردازیم.

* بی‌نوشتها و مأخذ:

1. Axiology
۲. حسن صفوی، اسکندر و ادبیات ایران. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴. ص ۱۹-۳۱.
3. James Hastings (ed.). *Encyclopedia of Religion and Ethics*. Edinborg, T. and T. Clark, 1974, V.12, p. 584.
4. W. L. Reese, *Dictionary of philosophy and Religion Eastern and Western Thought*. New York, Humanities press, 1980, p.606.
5. Ralph Barton perry, *General Theory of Value*. New york, Longmans, 1926. p.4.

6. James Hastings, *Op. Cit.* P. 584.
7. W. L. Reese, *Op. Cit.* p. 606.
8. Paul Edwards (ed.), *Encyclopedia of philosophy*. New York, Macmillan publ., 1962. V. 7-8 P. 229.
9. W. L. Reese, *Op. Cit.* p. 606.
10. Ralph Barton Perry, *Op. Cit.* p. 4
11. Value in use/value in exchange
12. Ralph Barton Perry, *Op. Cit.* P. 7.
13. Paul Edwards, *Op. Cit.* P. 229.
14. James Hastings, *Op. Cit.* P. 584.
15. Ralph Barton Perry, *Op. Cit.* p. 6.
16. *Ibid*, p. 8.
17. *Ibid*, p. 8.
۱۸. ریچارد پایکین، کلیات فلسفه. ترجمه جلال الدین مجتبوی. تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۶۸، ص ۴۲۷.
19. Ralph Barton Perry, *Op. Cit.* p. 17.
20. *Ibid*, p. 19.
21. *Ibid*, p. 26.

